



دکتر محمد سلام مدکور، *مناهج الاجتهاد فی الإسلام*، از
مطبوعات جامعة الكويت، ۱۹۷۳، ص ۸۳۹.

اسلامی به پیرایش، آرایش و بازآفرینی درست شیوه اجتهادی که بتواند نیازمندیهای روزافزون و پیچیده را پاسخ گوید کمک خواهد کرد. در این عرصه پاره ای اندیشوران گامهای قابل مطالعه ای برداشته اند که معرفی آنها در تشویق و برانگیختن دیگر دانشمندان برای تحقیق و مطالعه همگون مؤثر خواهد بود.

از جمله نوشته های قابل طرح و بررسی کتاب آقای محمد سلام مدکور رئیس بخش شریعت دانشکده حقوق قاهره است. وی نوشته خود را در دو جزء تنظیم کرده است.

جزء نخست آن تحت عنوان «*الخلافت فقهی و روش فقها در اصول و منابع*» و جزء دوم با عنوان «*اجتهاد و روش فقها در احکام فقهی و عقاید*» در یک مجلد به چاپ رسیده است. در بخش اول به مباحثی درباره منابع فقهی و شیوه های اجتهادی مذاهب گوناگون اسلامی می پردازد.

تفسیر تعبیری همچون فقه، حکم، دلیل، شریعت، تطوّر استعمال کلمه «فقه» و آرای فقها در معنای «فقه» بحث فرعی وی در آغاز مبحث است. علل رویکرد اصحاب پیامبر (ص) به اجتهاد و تأثیر شرایط و نیازهای روزمره بر این رویکرد از مباحث دیگر جزء اول است. به اعتقاد وی توجه به مقاصد شرعی در برداشت از آیات قرآنی و سنت پیامبر (ص) در روزهای آغازین

شیوه های اجتهاد

و

مذاهب اسلامی

علی سرولایتی

اسلام در گذر زمان در برخورد با حوادث سیاسی- فرهنگی و تفسیر متون دینی، فضای گسترده ای برای تبادل آرا و تعاطی فکری بشری باز کرد؛ مذاهب اعتقادی، کلامی، فقهی و سیاسی متعددی را بنیان گذاشت؛ درگیریهای فراوانی را به وجود آورد و گروهها و نحله های بسیاری را در عرصه اندیشه دینی خلق کرد.

این مذاهب هر کدام برای پاسخگویی به نیازها و حوادث عصر خود و تبیین تکلیف شرعی مؤمنان، اصول و قواعد خاصی را از متن دین و نصوص اسلامی برکشیدند و با به کارگیری آن آرا و احکامی را متناسب به اسلام به جامعه ارائه دادند. بررسی شیوه های اجتهادی و مطالعه قواعد و اصول پذیرفته شده مذاهب مزبور، برای عصر کنونی که مواجهه های فکری فراتر از مذاهب مطرح است، ضرورتی اجتناب ناپذیر است. فقه تطبیقی گرچه از دیرباز در حوزه اجتهاد مذاهب اسلامی گام نهاده است، اما ضرورت و فوریت آن بسان امروز خود را ننموده بود. با جدی شدن تئوری «دهکده جهانی» تعاطی و تضارب فکری و مطالعه تطبیقی ادیان، فضا برای برخوردهای درون دینی و بین المذاهب روز به روز تنگتر می شود و اندیشوران مذاهب را برای جستن پاسخ همگون به نیازها و ضرورتهای روز مصمّمتر می سازد. این روند که اکنون چندان شتاب ندارد، در ادامه روند بر سرعت خود خواهد افزود و ممکن است در آینده علما و فقها را در تنگنای فرصت قرار دهد و کاری عجولانه صورت پذیرد.

مطالعه با طمأنینه بر روی شیوه های اجتهادی مذاهب

خلافت اسلامی چهره نمود و همین توجهات زمینه لازم را در اختیار فقها برای ایجاد مکاتب فقهی گذاشت. وی برای اثبات مدعای خود نمونه‌هایی از فتاوی خلفا و اصحاب پیامبر (ص) را ذکر کرده است.

پیدایش مکاتب فقهی و ریشه‌ها و پایه‌های آنها فصل دوم از جزء اول را تشکیل می‌دهد. در این فصل ابتدا به مکتب فقهی مدینه و به تعبیر دیگر مکتب حدیثی پرداخته شده و در آن تفاوت دیدگاه فقهای مدینه بازگو شده و نمونه‌هایی از اجتهادات مبتنی بر حدیث ذکر شده است و آنگاه مدرسه رای و به بیان دیگر مدرسه کوفه مورد بحث قرار گرفته است. مؤلف به آرای فقهای پرداخته است که در پیدایش مکتب کوفه نقش داشته‌اند. وی از نقش مهم عبدالله بن مسعود در تکوین مکتب فقهی کوفه یاد می‌کند و به اعتبار آنکه وی تحت تأثیر آرای خلیفه دوم و علی بن ابی طالب (ع) و چند تن از دیگر صحابه پیامبر (ص) بود، به گونه‌ای ریشه مکتب رای را در برداشتهای فقهی دو خلیفه (دوم و چهارم) می‌بیند.

وی گونه‌هایی از اختلاف شیوه برداشت دو مکتب یادشده را نقل و تأثیر آن را در فقه بیان می‌کند. مؤلف فصل سوم جزء اول کتاب خود را به علل اختلاف دو مکتب مزبور اختصاص داده و حوزه اختلاف را به موارد وجود نص و موارد فقدان نص تقسیم می‌کند. در مورد اول نمونه‌های فراوانی از اختلاف برداشت فقهای دو مکتب را از نص ذکر می‌کند و در مورد دوم تأثیر کاربرد مراعات مصلحت را که از مبانی مکتب حدیث است و کاربرد قیاس را که از اصول مکتب رای است، نشان می‌دهد. از مباحث مهم جزء نخست کتاب، بررسی و تحقیق در مورد منابع و مصادر اجتهاد است که خود به چهار گروه تقسیم می‌شوند: ۱- مصادر نقلی و حیاتی ۲- مصادر نقلی غیرو حیاتی ۳- مصادر عقلی ۴- مصادر مختلف فیه.

نویسنده، قرآن و سنت را در گروه نخست، اجماع، عرف و قول صحابی را در گروه دوم و قیاس، استحسان، مصالح مرسله و معتبره، استصحاب و سد ذرایع را در گروه سوم جای می‌دهد و استقراء، اباحه اصلی، نفی حکم به نفی دلیل و امثال آن را جزء منابع مختلف فیه می‌شمارد و در هر مورد مباحث مربوط به آن را به تفصیل می‌آورد.

جزء دوم کتاب که مفصلتر از جزء نخست است، شامل مباحث مرتبط به «شیوه اجتهادی فقها در احکام فقهی و اعتقادی» است. در آغاز به اجتهاد و فرق آن با رای می‌پردازد و حوزه کاربرد اجتهاد را می‌نماید و آنگاه به اجتهادات پیامبر (ص) و اصحاب وی می‌پردازد. در اجتهاد رسول (ص) آرای علما را در ثبوت و عدم ثبوت اجتهاد در شأن وی می‌آورد و آنگاه به اجتهاد اصحاب آن

بزرگوار در زمان حیات وی می‌پردازد و نمونه‌هایی از اجتهادات آنان را نقل و موارد مأذون بودن آنان را یاد می‌کند.

مجتهد، اوصاف و شرایط وی و علومی که باید از آن برخوردار باشد، مبحث بعدی وی است. اجتهاد مطلق و اجتهاد متجزی و مباحث مربوط به امکان و عدم امکان اجتهاد تجزئی ادامه بحث است. بحث قدیمی مصوبه و مخطئه مطلب اول فصل سوم از جزء دوم را تشکیل می‌دهد. مؤلف سپس حجیت حکم اجتهادی و آرای گوناگون مرتبط با آن و مسأله نقض و عدم نقض اجتهاد را بحث می‌کند. آنگاه وارد مبحث انواع اجتهاد و شیوه اصولیین می‌شود. مؤلف، اجتهاد بیانی، اجتهاد قیاسی و اجتهاد استصلاحی را از انواع اجتهاد می‌شمارد.

روند تاریخی اجتهاد از زمان رسول الله تا عصر انفتاح دوباره باب اجتهاد در بین اهل سنت را پی می‌گیرد و سپس به درجات اجتهاد می‌پردازد و در همین راستا نظریه خود را درباره اجتهاد گروهی و ضرورت آن بیان می‌دارد.

مباحث مربوط به تقلید و امکان و عدم امکان تقلید تلفیقی که در عالم اهل سنت مفهوم ملموستری می‌تواند داشته باشد، از مباحث قابل مطالعه و دقیق است که مؤلف نظر خود را در خصوص شورای افتاد در آن باز می‌گوید.

قسم سوم از جزء دوم کتاب به شیوه‌های گوناگون درباره احکام فقهی و اعتقادی از دید مذاهب می‌پردازد. سپس بحثی خواندنی درباره جامعیت دینی و دولتی اسلام ارائه می‌دهد و دو دیدگاه خلافت و امامت موروثی را که اولی مربوط به عالم تسنن و دومی متعلق به شیعه و نحله‌های منتسب است، مطرح می‌کند و با بحث کلامی مبسوطی تلاش می‌کند دیدگاه شیعه را تخطئه و رای خلافت را تقویت کند. همچنین مباحث مربوط به نحله‌های کلامی و فرق اسلامی را زیر عنوان «روشهای اجتهاد در امور اعتقادی» مطرح می‌کند و در آن در مورد شیعه و اعتزال مطالبی ارائه می‌دهد که از دیدگاه شیعه غیر قابل قبول و مردود است.

کتاب از باب دوم مجدداً به مسائلی مربوط به اجتهاد در احکام عملی برمی‌گردد. و پس از ارائه بحثی کلی در ویژگی اجتهاد در عصر صحابه به بحث تفصیلی درباره فقه خلفا و اصحاب پیامبر (ص) می‌پردازد. مکتب فقهی خلیفه اول را تصلب در سنت و به طور محدود به کارگیری مصالح مرسله و رای معرفی می‌کند. خلیفه دوم را پرفتوی و با مشخصه توسعه در استعمال رای و نظر در استنباطات فقهی می‌شناسد. خلیفه سوم را کم فتوی معرفی می‌کند و آرای وی را مبتنی بر مصلحت می‌شمارد. طرفه آنکه پاره‌ای از نظریات و تصمیماتی را که برای خلیفه دوم جزء محاسن می‌شمارد، در مورد خلیفه سوم عکس

مصالح مرسله و سد ذرایع و استصحاب را باور دارد و وقوع اجماع بر یک حادثه را ناممکن می‌شمارد.

انکار تعلیل و قیاس و بهره‌گیری تام از سنت، قول صحابی و تابعین را از ویژگی مکتب فقهی ظاهریه می‌داند و توسعه در بهره‌گیری از استصحاب در مکتب ظاهری را پاسخ به تنگناهای طبیعی مکتب ظاهری می‌شمارد.

ظهور و نمود مکتب اباضی را بیشتر در مباحث کلامی می‌داند و با تصریح به اینکه اباضیه باب اجتهاد را مفتوح می‌دانند، مجموع آرای فقهی آنان را بیرون از دایره مذاهب چهارگانه اهل سنت نمی‌شمارد. با این حال اعتراف می‌کند که در موقع نوشتن کتاب، از منابع فقهی مذهب اباضیه محروم بوده است.

ضمن بحث تاریخی و کلامی از زبده منابع و مصادر فقه آنان را به ترتیب: احکام قطعی عقل، اجماع قطعی، نصوص قرآنی و حدیثی معلوم، اخبار آحاد مفید ظن، مفاهیم، اجماع، قول صحابی از میان اهل بیت، قیاس، استحسان و مصلحت و در نهایت استصحاب می‌شمارد.

در خصوص شیعه بحث مهم کتاب مربوط به مسایل کلامی است. عصمت ائمه (ع)، غیبت، تقیه، تحریف و عدم تحریف قرآن، رجعت، بداء، جفر و رأی شیعه در مورد صحابه از مباحث کلامی این بخش است. مؤلف در بسیاری موارد تلاش کرده است تا باورهای منتسب به شیعه را از کتب شیعه ذکر کند، اما با آوردن نظرات مخالفان در پاورقی نوعی تردید در ادعای علمای شیعه به وجود آورده است، به گونه‌ای گاه چنین پیداست که عقاید اعلام شده غیر از باورهای واقعی شیعه است (ص ۷۴۳).

در باره عصمت ائمه (ع) دیدگاه انکاری سختی دارد و حتی در پی یافتن اساتیدی برای امام جعفر صادق (ع) در راستای انکار علم غیر اکتسابی ائمه (ع) بر می‌آید و از جمله اساتید وی از قاسم بن محمد بن ابوبکر یاد می‌کند (ص ۷۶۴).

ویژگی فقه شیعه را، مصلوح حکم بودن ائمه (ع) می‌داند و منبع فقه را کتاب، سنت نبوی و علوی، اجماع کاشف از قول معصوم، اصول عملی عقلی و قیاس منصوص العله می‌شمارد.

مؤلف بحث خاصی درباره امام جعفر صادق (ع) و روش فقهی وی دارد که در آن ضمن تقدیر از علم، فطانت و فقاقت آن بزرگوار، روش فقهی وی را دوری از قیاس و رعایت مصالح در استنباط احکام می‌شمارد و آن را تداوم مدرسه فقهی مدینه معرفی می‌کند.



آن را از محاسن تلقی می‌کند؛ از آن جمله سختگیری خلیفه دوم در صرف بیت المال و بذل و بخشش بی‌رویه خلیفه سوم. هلی (م) را بحق الفقه خلفا می‌شمارد و فقه وی را متابعت از مصلحت و بازجویی علل احکام می‌بیند. در ضمن تصریح می‌کند که وجود مسایل کلامی و اختلافات مذهبی موجب شده است فقه آن بزرگوار نسودی روشن در آرای فقهی دوره تکون مذاهب فقهی نداشته باشد.

از اصحاب پیامبر (ص) افرادی نظیر عایشه، ابن مسعود، زید بن ثابت، عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس را صاحب مکتب فقهی می‌شمارد و ویژگی هر کدام از این مکاتب فقهی را بیان می‌دارد. از تابعین به مکتب فقهی ابراهیم نخعی و سعید بن مسیب می‌پردازد و آنگاه به دوره تدوین مذاهب رسمی می‌رسد و با تفصیل به ویژگی این مذاهب، پیدایش و تطور آن می‌پردازد. در مبحث اول به مذهب ابوحنیفه، در مبحث دوم به مذهب مالک، در مبحث سوم به مذهب شافعی و آنگاه به مذهب ابن حنبل می‌پردازد.

مکتب فقهی ظاهری، اباضیه، خوارج، زبده و شیعه امامیه ادامه کتاب را تشکیل می‌دهد. از ویژگی مذهب ابوحنیفه توسعه در حیل شرعی، تحلیل و تعلیل نصوص، به کارگیری گسترده رأی، قیاس، استحسان و عرف، عدم پذیرش مصالح مرسله و استصحاب را نام می‌برد و مخالفت دیگر فقها را با وی بازمی‌گوید. توجه به حدیث، به کارگیری مصلحت مرسله به عنوان ضابطه فقهی، اعتبار عرف، قول صحابی، عمل اهل مدینه، سد ذرایع و تخصیص عموماً قرآن به اجماع، خبر، عرف و مصالح مرسله را از ویژگی فقه مالک می‌شمارد.

شافعی را از مجتهدین مدرسه حدیث می‌شمارد. وی عمل اهل مدینه را اجماع تلقی نمی‌کند قول صحابی را بر قیاس مقدم می‌شمارد و در رتبه بعد از نص و اجماع قرار می‌دهد. اجتهاد را همان قیاس می‌داند، استحسان را انکار می‌کند و مصالح مرسله را در صورتی می‌پذیرد که شبیه به مصالح معتبره به اجماع یا نص باشد. اما در مبحث اجماع، اجماع سکوتی را معتبر نمی‌شمارد.

احمد ابن حنبل را فقیه نص گرا معرفی می‌کند به گونه‌ای که با وجود نص هیچ رأی را نمی‌پذیرد و قرآن و سنت را هم‌رتبه و سنت را حاکم بر قرآن می‌داند. حدیث ضعیف را بر قیاس مقدم می‌شمارد حدیث مرسل و ضعیف را در صورت فقدان معارض حجت می‌داند و قیاس را تنها در مواقع ضروری به کار می‌گیرد.